

ولی الله درودیان

دیوان

امیری فیروز کوهی

دو جلد - تهران - ۱۳۵۴



وارسته ای به گوشه عزلت نشسته ای
 ماییم از جهان و همین جان خسته ای
 داریم دست بسته و پای شکسته ای
 آن به که هیچ وانشود خون بسته ای
 خاری چو من ، زهمچو گل دسته بسته ای
 جز رشته های اشک ، زهم ناگسته ای
 بگریخت چون شراره از سنگ جسته ای
 جز رفتگان ندیده ام از خویش رسته ای
 ببیگس ترم ز شاخه در سنگ رسته ای
 امشب کجاست سوخته دل شکسته ای؟^۱

من گیسوم زجان و جهان دست شسته ای
 این جان خسته ، حاصل یک عمر زندگیت
 هر چند بیشتر زطمع دست و پا زدیم
 غمگین نیم اگر دل من نا شکفته ماند
 عمری است دور مانده ام از عشق و دور باد
 یگرشته در وجود من دردمند نیست
 دردا که نور مهر و صفا از نهاد خلق
 بسیار بود دعوی وارستگی و لیسک
 از خار و سنگ نیز ندیدم حمایتی
 ساز "رضا" و شعر "امیر" و نوای عشق

این، پژواک فریاد مردآلوده شاعری است که از پس شصت وهفت بهار و خزان که براو گذشته، هنوز ناله بر می آیدش از هر رگی.

بخش اول شعرهای وی که حاوی غزل ها و قصیده های اوست به پایمردی دکتر امیر بانوی مصفا - دختر شاعر - در یک مجلد انتشار یافته است. این نکته برای شاعران جوان ما که در نخستین گام های لوزان شاعری به انتشار مجموعه سپاه مشق های خود می پردازند وای بسا که در سالهای بعد، از این کار پشیمان می شوند عبرت آموز تواند بود.

کتاب با مقدمه شاعر آغاز می شود. امیری برخلاف بسیاری از شاعران ما که در باب زندگی خصوصی و حتی ذهنی خود بسکوت می گذرند با ما از زادبوم، خانواده، تحصیلات، استادان، معاشران، معاصران، ودوستان شاعر خود به جد و طنز سخن می گوید و گاه در باره ارزش شعرا نمان به نقد و بررسی می نشیند و گاه چهره و اندام آنان را به کمک کلمات تصویر می کند. برای آشنایی بسا امیری فیروزکوهی تکه هایی از مقدمه او را نقل می کنیم:

" نام این گوینده (کریم) و نام خانوادگی امیری و تخلص امیر است. شهرتم به امیری - فیروزکوهی گذشته از نسبت به زادبوم که فیروزکوه (همسایه دماوند است) بجهت امتیاز از دیگر شرکای تخلص امثال استاد بزرگ امیری فراهانی (ادیب المعالک) و میرزا سید عبداللہ خان اتابکی امیر تخلص و سایر مشتهران بدین کلمه است. بسال ۱۲۸۸ شمسی در دهکده فرح آباد فیروزکوه (ازدهات کوچک واقع در جنوب غربی فیروزکوه در مسیر خط آهن شمال) از املاک پدری خود با به عرصه وجود نهادم. نسب خاندان ما تا شخص من (از سوی مادرم) به سی و چند واسطه به امام عالی مقام حضرت سیدالسادین علی بن الحسین صلوة الله علیهما طبق شجره خانوادگی می رسد و بدین جهت مشهور به خاندان امیر است که اکثر افراد این خاندان از امرای سپاه و سران لشکر پادشاه بودند و لفظ (امیر) پیشوند نام بیشتر آنان بود. . . .

پدر من مرحوم سید مصطفی قلی معروف به امیر عبدالله سوم ملقب به منتظم الدوله فرزند سید مصطفی ملقب به (منتصر لشکر) و میر پنج سپاه (یعنی امیر پنج هزار نفر سرباز) از نواده امیر محمد حسین خان دوم است. . . . هفت ساله بودم که پدرم مرا از فرح آباد به طهران آورد و پرستاریم را به عهده زن بزرگ خود سپرد. . . . لدی الورود به طهران به نزدیکترین مدرسه محل سکونت ما فرستاده شدم. . . . هنوز چند ماهی از انتقال به طهران و دور افتادنم از فضای یکه تازی و صاحب اختیاری وی نیازی و آسان گذاری ده به تنگنای شهر نگذشته بود که پدرم ناگهان در کمال قدرت و جوانی و صلابت به مرض حصه مبتلی شد. . . . و آن جوان قدرتمند در سنی بین سی تا سی و پنج سالگی به جهان باقی شتافت. . . . از آن پس تربیت و فیوضت من در عهده همان نامادری پرهیزگار و دیندار و مادر خودم قرار گرفت. . . . من هم در میان دو مادر مهربان و خبلی از کنیزان و نوکران گوش بفرمان از مدرسه بی به مدرسه دیگر در آمد و شد بودم و آن دوزن ساده دل را به قبول و وصول بدرجات بالا در درس و مشق فریب می دادم، چندانکه از مدرسه سپروس گرفته تا ثروت و آلپانس و سلطانی همه جا را زیر پا گذاشتم و آخر سر از کالج آمریکایی بدر آوردم. در حالی که غالب اوقات با یاران یکدل و یک زبان و

سربوها و درس نخوانی چون خود که آنان را بزحمت پیدا و با خود بار و هم‌نواز می‌کردم از مدرسه فرار می‌نمودم و در کنار جوی وسایه بیدی قرار می‌گرفتم. بخصوص با یکی از آنها که نی‌لبکی هم می‌نواخت و چیزی هم از موسیقی می‌شناخت و مرا در همان عالم کودکی و بی‌خبری غرق در عوالم دیگر و شور و نشاط بیشتر می‌ساخت.

... در همان اوایل بلوغ بود که وجود خارخار شعر و ذوق ادبی را در خود احساس کردم و جسته و گریخته مصراع‌ی و بیتی در رباعی به زبان می‌آوردم. ... بسال ۱۳۰۸ پس از آنکه ترک کتاب و مدرسه گفته و دیگر سخنی جز برضای طبع و هوای نفس نگفته و نشنیده بودم، با گذراندن دوره اول کلاس ثبت‌بعضویت ثبت کل اسناد و املاک درآمدم. تا سال ۱۳۱۴ بیشتر اوقات من به مصاحبت شعرا و موسیقی دانان ... می‌گذشت. ... اما در همین حال با انهدام خانه مألوف و تغییر سرور سامان و ضیاع باقی مانده املاک اجدادی در مازندران به یکبار وضع روحی من نیز عوض شد و شوق عجیبی در دل به تحصیل علوم خصوصاً علم ادب پدید آمد و در دلبلی سخت در آموختن آن به سویدای دلم رخنه کرد تا سرانجام در محضر شیخ عبدالنبی مازندرانی به استفاضه پرداختم و شش سالی در خدمت آن عزیز می‌بودم تا به فصل الهی درهای توفیق به روی من گشوده شد و علوم عربیت از صرف تا علوم بلاغت و منطق و کلام و مقداری فلسفه و حکمت و فقه و اصول را از آن معلم جامع بارع فرا گرفتم و اکثر متون موضوع در این علوم را با بحث و تدقیق گذراندم و بسالی چند پس از رحلت آن بزرگوار به جوار رحمت پروردگار باز هم استاد نقاد دیگری یافتم که بار دیگر فقه و اصول را در خدمت وی از متونی که ندیده بودم شروع کردم و بسیاری از متون ادب عرب را نیز با صبر و حوصله تعلیم گرفتم تا آنجا که به ملکه زبان امتیاز یافتم و توانستم به عربی هم شعر بسازم. ... اما وضع مزاجی و طبیعی من چنان بود (و هنوز هم هست) که هر چند از پدیری بیست و چندساله قوی و صحیح المزاج و مادری هجده ساله سالم و خوش‌بنیه قدم به عرصه وجود نهادم، لکن از همان زمان شیرخوارگی تا دوران بلوغ، کودکی علیل و ناتوان و غالباً مبتلی به تب و دست‌و‌گریبان دوا و علاج بودم و بعد از بلوغ هم بعلت ... حدود مکرر مالاریا و برونشیت تب‌خیز و سوء هاضمه شدید و سرما‌پذیری و تب‌گیری دائم، کمتر روی عافیت و صحت دیدم ... تنها چند صباحی از ایام جوانی و شرح شباب بود که طعم صحت و عافیت چشیدم و جلوه‌های تابناک آن رؤیای زودگذر را با چشمی روشن دیدم ... آنهم جوانی‌ای زودرس که نیمی از آن در طفلی گذشت و نیمی دیگر در ضعف کهولت و کهولت در رنج پیری :

در جوانی پیرو در طفلی جوان بودم " امیر "

آسمان، اوراق هستی کرد پیش و پس مرا

اگر در اشعار من شکایت از پیری بیش از سایر مظاهر حیات مشاهده می‌شود یکی حاصل همین پیری زودرس است و دیگری شرمه چنین ایام. زیرا بیشتر شعرهای من بعد از پنجاه سالگی سروده شده و نتیجه تفکر و تدبیر در احوال و افکار همین اوقات است. ... (مقدمه، از من یک‌تاسی و چهار. نقل به اختصار)

استاد فیروزکوهی چنانکه خود در مقدمه کتاب (من پنجاه و شش) تصریح فرموده‌اند از معتقدان و مریدان و عاشقان میرزا محمد علی صائب تبریزی اصفهانی شاعر مقتدر قرن یازدهم هجری قمری و از پیروان سبک هندی هستند. می‌دانیم که دوران صفویه دوره اوج و رواج سبک هندی است و باز می‌دانیم که دودمان صفویه از اوایل قرن دهم تا اواسط قرن دوازدهم هجری قمری یعنی از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ در ایران سلطنت کرده‌اند. سال‌ها پیش از این استاد فیروزکوهی در مقدمه‌یی که بر دیوان صائب نوشتند پیشنهاد کردند که سبک هندی را سبک اصفهانی بنامیم. چراکه این سبک در اصفهان که در روزگار صفویه چشم و چراغ شهرهای ایران بود نشو و نما کرده و بزرگترین شاعرین سبک یعنی صائب را در دامان خود پرورده است.

آیا هندی نامیدن این سبک از سوی منکران، به قصد تحقیر و تحفیف آن نبوده است؟



به اعتقاد استادم نادر نادرپور شعر دوران صفویه را باید "شعر تبعیدی" ایران نامید. باری، آنچه مسلم است اینکه: شاعران سبک اصفهانی یا سبک هندی شعر فارسی را از بن‌بست تکرار و ابتدال حتمی برای چند قرن نجات دادند. گواهی تاریخ این است که: "شاه اسماعیل خود را از سوی پدر "سید" و از اولاد علی (ع) می‌دانست و بدین نسب فخر می‌کرد. از سوی مادر نیز نواده حسن - بیگ ترکمان آق قویونلو بود خود راجانشین بحق و وارث قانونی آن خاندان می‌شمرد. ادعای سبادت وی بنیان استواری ندارد، ولی قطعا در پیشرفت کار او، یعنی در کشورگشایی و بسط قدرت، و مخصوصا در ترویج مذهب شیعه تأثیر فراوان داشته است. طرفداران وی هم چنانکه از تمام تواریخ زمان بر می‌آید، بیشتر از قبایل ترکمان و تاتار بوده‌اند. پس از آنهم که به سلطنت نشست نژاد و زبان ایرانی را که دو پایه اساسی ملیت است، تحقیر شمرد. مردم اصیل ایران را محکوم و فرمانبردار طوائف ترک نژاد قزلباش کرد و هنگامی که زبان شیرین فارسی در امپراطوری عثمانی و هندوستان زبان سیاست و ادب بود، زبان ترکی را زبان رسمی درباری ایران ساخت. حتی خود منحصرأ به زبان ترکی شعر گفت و این زبان بیگانه چندان در دربار صفویه رواج گرفت که تا پایان دولت آن سلسله، و حتی بعد از آن نیز، زبان رسمی درباری بود. (۲)

بی‌شک، یکی از علل مهاجرت دایمی یا موقت اغلبی از شاعران دوران صفویه به هندوستان همین رانده شدن آنان از دربار بوده است. از آن پس، شعر به میان مردم کوچه و بازار رخت کشید و یکی از دلایل انبوهی شاعران این عهد همین است. یعنی افراد بعضی از قشرها و لایه‌های اجتماع آن روز ایران در ضمن اشتغال به حرفه و فن خود، عنوان شاعری را هم یدک می‌کشیدند. این رانده شدن شعر از دربار شاهان صفوی از یکسو به سود و از سوی دیگر به ضرر آن تمام شد. به سود شعر منتهی شد زیرا شعر از حوزه و حیطه تنگ و تاریک محدود دربارها و مضامین تهوع‌آور چنان فضاهای نفس‌گیر نجات یافت و وارد قلمرو نفسانیات و وجدانیات انسانی شد و به کشف جهان‌های ناشناخته و اسرارآمیز ضمیر آدمی توفیق یافت و جهانی چنین رنگین و متنوع پدید آورده به ضرر آن تمام شد؛ زیرا بیشتر این شاعران، غیر ادیب و ناآشنا به دقایق و ظرایف زبان پارسی بودند و شعر را دچار ابهام و ضعف

تألیف کردند و باز هم یکی از علل مهجور ماندن شعر این دوران بخاطر بسیاری شاعران و شعرآنان است که کار بررسی و نقد آثار آنان را تا کنون برای اهل تحقیق دشوار ساخته است.

* * *

باری، شعر استاد فیروزکوهی را اگر چه از لحاظ باریک‌اندیشی و مضمون‌یابی می‌باید جزو سبک هندی به شمار آورد اما از بسیاری از خصوصیات منفی سبک هندی در آن اثری نمی‌بینیم. از ویژگی‌های سبک هندی افراط در استعمال استعاره و تشبیه، آوردن امثال و اصطلاحات متداول و کلمات و عبارات عامیانه و بازاری و احياناً مبتدل و غیرفصیح است. اما استاد فیروزکوهی شاعری استادیب که با گنجینه ادب پارسی و فرهنگ ایران آشنایی دارد. سبک غزلسرای امیری آمیزه‌ی استاز سبک هندی و عراقی. در سبک هندی شاعر کمتر تصویر را بخاطر القای معنی و مفهومی که در ذهن دارد می‌آورد. معمولاً تصویر را بخاطر تصویر می‌آورد و از این رهگذر است که گاه خواننده در یک بیت شعر آنان - در جستجوی رابطه اجزای بیت با یکدیگر - دچار سرگشتگی می‌شود. در شعر استاد امیری از تهاجم و تزام تصویرها خبری نیست. امیری هر تصویر را بجای خود می‌آورد. غزل امیری برخلاف غزل شاعران سبک هندی اکثر از تشکل ذهنی و تداوم بهره‌مند است.

شعر امیری، شعر شاعری است که در خلوت تنهایی خود می‌سراید و از لحظات و آفات تفکر و تأمل خود با ما سخن می‌گوید. شعر امیری گلایه است، شکوه از روزگار است، از ناپایداری زمانه، از نامرادهای فردی، از عشق‌ها، ازرنج‌ها و دردهای شاعر. برای شاعر ما جهان و کار جهان را روزنی نیست. او تنها به کار دل خود می‌پردازد و از خواب‌ها و خیال‌های خود با ما گفت‌وگو می‌دارد. در غزل زیر، مویه امیری را بر سرگذشت آدم خاکی و ناپایداری جهان و کار جهان که بقول خواجه شیراز جمله هیچ در هیچ است می‌خوانیم.

شدم خاک و بود عالم خراب همان	مدار خاک همان، رهگذر آب همان
ز بعد این همه خوبان خفته در دل خاک	چگونه ماه همانست و آفتاب همان؟
دل گرفت که این بزم میهمان گش راست	قدح همان و صراحی همان، شراب همان
هزار عاشق ناگام رفت و هست هنوز	صفای باغ همان لطف ماهتاب همان
ز ابله‌ی است که عمر دوباره خواهد خلق	که شیب عمر همان باشد و شیب همان
هزار نوگل خندان بخاک خفت هنوز	خروش رعد همان گریه سحاب همان

*

در غزل استاد فیروزکوهی اگر چه عشق همه جا حضور دارد اما کمتر غزلی هست که به تمامی به عشق و منطقات آن اختصاص داشته باشد. امیری بیش‌تر از قالب غزل برای بیان مفاهیم ذهنی خود سود می‌جوید و کمتر غزلی در دیوان وی می‌توان یافت که به معنی اصطلاحی غزل باشد. غزل امیری را که در آرزوی وصال معشوق سروده است می‌خوانیم:

گاش یکشب می‌شنیدم بوی آغوش ترا	خوایگاه از سینه می‌گردم برو دوش ترا
در خیال من نمی‌گنجد وصال چون تویی	حیرتی دارم چو می‌بینم هم آغوش ترا

لذت شهد است هم نیش تو هم نوش ترا
 هر زمان در جلوه می بینم بناگوش ترا
 از میان حسن ها حسن سیه پوش ترا
 هیچکس جز غم نمی پرسد فراموش ترا
 تا کند گرم سخن، لب های خاموش ترا
 (ص ۴۳)

از غرور حسن چون مهرت بقهر آمیخته است
 جلوه صبح جوانی یاد می آید مرا
 انتخاب عشق را نازم که چون من برگزید
 تا ز یادم برده ای از یاد عالم رفته ام
 بوسه بی زان لعل آتشناک می باید "امیر"

*

با اشاره‌ی به قصاید اسناد فیروزکوهی این یادداشت را به پایان می بریم. امیری در قصیده‌ی سرایی قوی دست و استاد است. قصیده‌های امیری بیشتر در بیان نثرات و تله‌لمات شاعر است. امیری از قالب قصیده در رثاء، شکوی، اخوانیه، مدح خاندان رسالت و جد و هزل سودجسته است. زبان قصیده امیری برحسب مقام فرق می‌کند، گاه کلامش سخته است و گاه نرم و صمیمی و پر شور و حال. لحن بیان امیری در قصیده بیشتر پرخاشرانه است. مرثیه‌های امیری در صمیمیت و سوز و گداز جزو بهترین مرثی ادب پارسی است و از آنجا که بردل می‌نشیند نیک پیداست که از دل شاعر برآمده و براستی از خواندن آنها آب در چشم خواننده بر می‌جوشد. نکته‌ی که اشاره بدان بجاست اینکه ترکیب بنداز نظر فنی از مفرعات قصیده است و از این رهگذر است که امیری ترکیب بندهای خود را نیز جزو قصائد آورده. بانقل بندی از ترکیب بندی اسناد فیروزکوهی در رثای دوست از دست رفته خود - شاعر غزلسرای نام‌آور - رهی معیری سروده است این مقال را به پایان می بریم:

و آن هزاراوی گلزار سخن خاموش شد
 هم چمن بی برگ و هم مرغ چمن خاموش شد
 خنده بر لب، حرف یاری بر دهن خاموش شد
 در سرود عشق با سرو و سمن خاموش شد
 خود چرا آزرده جان و خسته تن خاموش شد
 هم چو نور طور، در طور سخن خاموش شد
 چون شکست آیین، آن شکر شکن خاموش شد
 نشنوی دیگر زکس، کان نغمه زن خاموش شد
 شمع جمع دوستان، در پیرهن خاموش شد
 با تن سوزان و جان ممتحن خاموش شد
 او هم از سکر نوای خویشتن خاموش شد
 همزبان من، نه، بل همزاد من خاموش شد
 بنده عشق و محبت، خسرو خوبان رهی ...

دیدید آخر آن چراغ انجمن خاموش شد
 هم طرب بی شور و هم بزم طرب بی نور ماند
 آن بهشتی خوی زیبا بوی رنگین گفتگوی
 آنکه بود از نغمه‌های آسمانی لحن خوبش
 آنکه بود آزرده جان و خسته تن در وجدان او
 و آنکه در طور سخن کرد آشیان از نور عشق
 طوطی آیین جان بود در باغ وجود
 نغمه‌ی کز پرده جان گوش دل‌ها می‌نواخت
 از حجاب شرم، دور از چشم یاران جان سپرد
 زامتحان حق که داغ محنت و مهر بلاست
 نغمه پردازی چنین رانیست خاموشی زمرگ
 بعد از او شاید که من خاموش مانم کز سخن
 رهرو کوی وفاداری، دلیل هم‌رهی

تاریخ نگاری در ایران

ترجمه شده از نوشته‌های ا. اشیولر، ک. کاهن، جی. آ. بویل
و دیگران توسط یعقوب آزند، تهران، انتشارات گسترده، ۱۳۶۰
جمعی، ۲۳۶ ص. (پژوهش تاریخ ایران - ۵) (۲۱۰ ریال).

مجموعه‌ای است مفید، ترجمه شده از بازده مقاله در باب تاریخ ایران که ده مقاله آن نوشته‌ته
مستشرق است و یک مقاله از حافظ فرمانفرمایان.

نام کتاب بهتر بود که چیزی شبیه "تاریخ‌نگاری در ایران و برای ایران" بود که مقالات هم درباره
تاریخچه‌ای است که ایرانیان نوشته‌اند و هم آنها که خارجیان در باره ایران نگارش کرده‌اند.
مترجم در ترجمه زبانی مناسب اختیار کرده و مطالب را به روانی در زبان فارسی عرضه کرده
است. اما حق بود که در نقل اعلام و اسامی قدیمی به متون و مراجع فارسی و عربی مراجعه می‌فرمود.
بطور مثال العراده، بارهیرائوس، باسه، صدرالعجل، سوشیم، مکدسی، کازان، سمط‌العلاء،
عقدالعلاء، الدول المنقطع، بقعه باید بصورت صحیح آن العراضه، ابن عبری، بوسه، صدرالاجل،
زوشه‌بام، مقدسی، غازان (فازان)، سمط‌العلی، عقد‌العلی، الدول المنقطه، بغیه ضبط شود.
جزین در فهرس اعلام تداخلهائی دیده می‌شود: دندانفاق اسم محلی است نه شخص، صدر
الاجل عنوان است نه اسم شخص، عرس‌النعمه لقب شخص است نه کتاب.

عناوین مقالات مندرج درین مجموعه مفید برای اطلاع خوانندگان نقل می‌شود.
تکوین تاریخ‌نگاری ایران (اشیولر)، تاریخ‌نگاری عهد سلجوقی (کاهن)، تاریخ‌نگاری عهد مغول
(بویل)، اهمیت جامع‌التواریخ (بویل)، تاریخ‌نگاری عهد تیموری (آزبری)، ادبیات شرح حال -
نویسی در ایران (لمبتون)، تاریخ‌نگاری ایران در سده‌های نوزدهم و بیستم (فرمانفرمایان)، دو
مورخ انگلیسی تاریخ‌نگاری ایران (پاپ)، تاریخ‌نگاری غربیان در زمینه تاریخ نوین ایران (کدی)،
نکاتی چند درباره تاریخ جامع ایران (رویجر).
هر یک ازین مقالات در مجموعه‌ای یا مجله‌ای مندرج است و اکثراً در کتاب مورخان تاریخ حاورمیانه.

تاریخ اجتماعی ایران

جلد چهارم قسمت دوم - شیوه حکومت و سازمان سیاسی و اداری بعد از اسلام

تألیف مرتضی راوندی - تهران - امیرکبیر - ۱۳۶۰ - ص ۷۴۹ تا ۱۳۲۲

در شماره ۹ - ۱۲ سال ۱۳۶۰ آمده معرفی نیمه اول جلد چهارم کتاب گرانقدر و بسیار خواندنی
تاریخ‌نگار گرامی آقای مرتضی راوندی آورده شد و هنوز مدتی نگذشته است که نیمه دوم آن به دسترس
می‌رسد و تمتع بسیاری عاید دوستداران می‌شود.

در این نیمه صحبت از اوقاف است و حکام و دیوان استیفا و قضاوت و دیگر سازمانهای دیوانی
و همه مطالب را بر اساس ماخذ خودات از کتب و مراجع معتبر و یا منقولات مستند آورده است. قابل‌دگر
است که با دوقی شایسته احترام هم از نوشته‌های تاریخی و جغرافیائی بهره گرفته است و هم از
نوشته‌های ادبی و متون شعری و قصه‌ای.

لزوم چاپ متون فارسی

از روزی که مرحوم محمد قزوینی در نامه^۱ مفصل خود به فرهنگستان ایران در (سال ۱۳۱۷) پیشنهاد کرد که باید متون فارسی مهم چاپ شود و نام عده‌ای را در آن نامه ذکر کرد تاکنون که این سطور قلمی می‌شود نزدیک به پانصد کتاب چاپ نشده توسط سازمانهای مختلف دولتی و یا انتشاراتی آزاد در مملکت ایران طبع شده است . طبعاً^۲ از این راه کاری گرانسنگ و بسیار ارزشمند برای بقای فرهنگ ایرانی شده است و این امر جای هیچ گونه انکاری ندارد . اما هنوز چه بسیار از منابع و مآخذ فارسی (تفسیر و تاریخ و قصه و شعر و فلسفه و عرفان و علوم) که چاپ نشده مانده است و باید نسبت به چاپ شدن آنها اقدام عاجل و استوار کرد تا نشانه‌های تفکر و فرهنگ این قوم کهن‌زندگانی را بهر اندازه که توانایی و بینایی هست از گزند حوادث بیگانه و خودی برکنار آورد و در زمانه پایدار ساخت . این وظیفه‌ای وطنی است برای هرکس که با ادبیات و زبان فارسی زندگی کرده است . پس باید نسخ کهن را از زوایای فراموشی به در آورد و درین روزگار ، بیش از همیشه نسبت به نشر و پخش آنها اهتمام کرد تا زبان فارسی و فرهنگ ایرانی که جوهر اندیشه و هنر قوم سربلندماست در قبال صدمات و لطامت بماند و در دسترس باشد .

" سازمان کتاب " در پی یافتن راه امکانی است که بدین وظیفه بپردازد و سالی یکی دو عنوان از آثار پایدار زبان فارسی را به طبع برساند اما چون فروش این نوع از کتب بسیار محدود و بیشتر برای اهل تحقیق و خواص کتابخوان است و در اوضاع کنونی بهای چاپ و کاغذ بیش از حد افزایش یافته است ، راه چاره را منحصر بدان دیده است که از هر کتاب به تعداد احتمالی خریدار (که بیش از پانصد نسخه)^۳ نیست چاپ کند .

درین صورت بهای کتاب دو سه برابر بیش از بهای کتابهای معمولی رایج در بازار و انتشارات بر تعداد خواهد بود . پس خواستار متون قدیم باید پذیرای چنین بهایی باشد و آن را در بهای ماندگاری فرهنگ دیرپای ایرانی بپردازد .

راه دیگر شاید آن باشد که در هر سال بجای دو شماره ، آخر سال یکی از متون چاپ نشده^۴ کهن را به چاپ برسانیم و تقدیم خوانندگان مجله کنیم و مقداری راهم جداگانه برای علاقه‌مندان در معرض فروش بگذاریم .

با عنوان کردن این مطلب که صورت پیشنهاد دارد از علاقه‌مندانی که خواستار چنین کتبی هستند خواهش داریم نظر ارشادی و نام خود را برای ما بفرستند تا درباره^۵ تعداد چاپ تصمیم گرفته شود .

■ به فرینه^۶ آنکه کتابهایی از متون که توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب و بنیاد فرهنگ ایران و دانشگاه تهران و مؤسسات دیگر طبع شد اغلب در هزار نسخه بود و فروش هزار نسخه به چندین سال می‌کشید و قسمتی هم بطور اهدائی داده می‌شد و آن تعداد از آنها که ناپاب شده باشد معدودست .